بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 28 آذر 1395.

ما در جلسات سابق در مورد ابو البختری بحث کرده بودیم. بعضی از دوستان یک تقریب دیگری را در مورد ابو البختری نقل کرده اند به نظرم رسید که این تقریب را و بررسی این تقریب را ذکر کنیم تا بحث ابی البختری کامل شود و یک مقداری در بعضی از بحث های آینده ما هم این بحثی که می خواهم بکنم اثر گذار است. در واقع یک نوع بررسی یکی از مبانی مهم رجالی هم بالاشاره هست.

نقل شد که این استدلال برای اثبات و ثاقت ابی البختری به اینکه ابو البختری جزو مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی اشعری نیست و محمد بن احمد بن یحیی اشعری از او روایت می کند. در پاسخ، پاسخی که پذیرفته شده است در این نقل این هست که استثنا ابن ولید مربوط به مسائل غلوّ است و چون ابو البختری به مسائل مربوط به غلو ربطی نداشته است بنابراین استثنا نشده است. بنابراین ممکن است ضعیف باشد ولی چون غالی نبوده است استثنا نشده است. پس عدم استثنا ابو البختری دلیل بر حداکثر عدم غلو او است نه وثاقتش. این چکیده این بحث و پاسخ به آن علی المنقول.

من ابتدا یک توضیحی در مورد این پاسخ دهم، یک بحثی هم در مورد اصل تقریب. اما در مورد این پاسخ، این پاسخ مبتنی بر این است که استثنا ابن ولید مربوط به خصوص غلوّ باشد. که نتیجه این بحث این است که اصلا عدم استثنا از روایات محمد بن احمد بن یحیی، جزو امارات عامه وثاقت تلقی نشود. ما سابق در بعضی از بحث ها وقتی می خواستیم وثاقت یک راوی را اثبات کنیم، یکی از اماراتی که به آن تمسک می کردیم این بود که محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از فلان آقا روایت کرده است و جزو کسانی نیست که ابن ولید و به تبع آن شیخ صدوق استثنا کرده باشد بنابراین شخص ثقه است. ما این تقریب را پذیرفته بودیم و تفریع بر آن می کردیم و نتیجه گیری می کردیم. نتیجه این تقریب و این پاسخی که هست این است که این مطلب ما نادرست باشد. ما در بحث رجال مفصل این را بحث کردیم. می خواهم چکیده عرایضی که در مورد این تقریب هست را عرض کنم، یک مقداری تفصیلی تر آن در بحث های رجالی ما هست. مرحوم شیخ نجاشی در رجالشان، حالا اصل این تقریب که استثنا ابن ولید مربوط به بحث های مربوط به غلوّ و اینها هست، ناشی از عبارتی هست که شیخ طوسی در فهرست دارد. شیخ طوسی در فهرست، در شرح حال محمد بن احمد بن یحیی اشعری، در ضمن طرقش به محمد بن احمد بن یحیی، از شیخ صدوق یاد می کند که به طریق پدرش و ابن ولید، با طرق خودش روایات محمد بن احمد بن یحیی را نقل می کند. بعد در ذیل آن یک عبارتی دارد، می گوید

قال محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه: الّا ما كان فيه من تخليط، و هو الذي يكون طريقه محمّد بن موسى الهمداني أو یرویه عن رجلٍ أو یقول و روی أو یرویه

تا آخر عبارت که در فهرست صفحه 410 رقم 623 شیخ طوسی این عبارت را آورده است. گفته اند این استثنا مقسمش موارد تخلیط هست. و تخلیط مربوط به امور مدح های باطل و مربوط به غلو و امثال اینها است. یک توضیح اجمالی برای این تقریب عرض کنم که آن این است که تخلیط خصوص غلو نیست. الا ما کان فیه من غلوّ أو تخلیط، غلو و تخلیط در قبال هم قرار گرفته اند در موارد مکرر. ولی کأنه تخلیط یک چیزهایی هست در همان شبیه غلوّ. غلوّ مراتب خیلی بالا اینکه ائمه را مثلا خدا دانستن و مقامات خدایی برایشان قائل شدن است و تخلیط یک مقداری پایین تر است. در شرح حال ابی بصیر، در رجال کشّی هست که می گوید که از علی بن حسن بن فضّال پرسیدم که ابی بصیر اسدی یحیی، هل یتّهم بالغلوّ، قال لا و لکن کان مخلطا. غالی نبود و مخلط بود. کأنه مخلط یک چیزی هست که توهّم آن در مورد یک مقداری تشدید بشود تخلیط می شود غلو. مراتب ضعیفه غلو را تخلیط می گویند. این تخلیط یعنی یک معنای عام که موارد غلو را هم شامل می شود. یک معنای عام است. از هر گونه زیاده روی در حق ائمه معصومین کأنه تخلیط است و مراتب بالای آن غلو است. این تقریب اصل استدلال هست. این استدلال از چند جهت، محلّ بحث است. یکی اینکه این استدلال مبتنی بر این است که ما عبارت شیخ طوسی را محور قرار دهیم اولا. که بحث تخلیط در آن مطرح شده است. ولی عبارتی که مرحوم نجاشی در مورد استثنا ابن ولید مطرح می کند، اگر نگوییم که ظاهرش خلاف این هست، لا اقل هیچ بحث تخلیط و اینها اصلا در آن نیست. عبارت ایشان این است که، در رجال نجاشی، آن عبارت فهرست، فهرست صفحه 410 رقم 623 بود. عبارت رجال نجاشی این است صفحه 348 رقم 939.

کان ثقهً فی الحدیث

در همان شرح حال محمد بن احمد بن یحیی اشعری می گوید

كان ثقة في الحديث. إلا أن أصحابنا قالوا: كان يروي عن الضعفاء و يعتمد المراسيل و لا يبالي عمن أخذ و ما عليه في نفسه مطعن في شي‌ء و كان محمد بن الحسن بن الوليد يستثني من رواية محمد بن أحمد بن يحيى ما رواه

و ادامه. اگر نگوییم که ظاهر این عبارت این است که این یستثنی توضیح یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل هست که بعید هم نیست توضیح آن باشد چون یک سری مواردی که بعد ذکر می کند، اسماء است و یک سری موارد جنبه مرسلات آن است. ما رواه عن رجلٍ بعض اصحابنا، فی حدیثٍ، فی کتابٍ، این چیزهایی که مرسلات هست را ذکر می کند. اگر نگوییم که ظاهرش این است که اینها توضیح عبارت های سابق هست و کأنه اینها ضعفا هستند که محمد بن احمد بن یحیی از آنها نقل کرده است و مراسیل هستند که به آنها اعتماد نکرده است، علی ای تقدیر هیچ صحبتی از اینکه بحث تخلیط و از این حرفها در آن مطرح نیست. این یک نکته.

سؤال:

پاسخ: استثنا کرده است یعنی دیگر روایت نکرده است دیگر. یعنی اینها را گفته است که من روایت نمی کنم. استثنا کرده است گفته است که من کتاب محمد بن احمد بن یحیی را روایت می کنم مگر اینها را. مواردی که از اینها روایت کردم را نقل نمی کنم. اصل این استثنا هم به خاطر این بوده است که کتاب محمد بن احمد بن یحیی، یک کتاب جامعی بوده است و خیلی در قم رواج داشته است. قبل از کتب اربعه، شاید مهم ترین کتاب، همین کتاب محمد بن احمد بن یحیی بوده است. یک سری کتاب های معروفی بوده است شاید از همه مهم تر که در وصف آن می گوید که قمی ها به آن می گفتند دبه شبیب. می گوید که شبیب یک عطاری بود که یک جعبه ای داشت یک دبه ای داشت می گوید که خیلی خانه خانه بود. هر کسی هر چیزی می خواست برای او می داد. که نشانگر جامعیت و نظم است. تشبیه از نظر جامعیت و نظم که هر کس هر چیزی می خواهد در آن پیدا می شود و سر جای خودش هم هست و منظم است. این کتاب محمد بن احمد بن یحیی همچین وصفی داشته است. چون انقدر اشتهار پیدا کرده بوده است ابن ولید که شیخ القمیون بوده است سعی کرده است که روایت هایی را که به نظرش درست نبوده است را استثنا کرده و بقیه کتاب را روایت کند. پس اولا اینکه بحث تخلیط، استثنا نکته اش نکته تخلیط است، این فقط در کلام شیخ طوسی هست آن هم به نقل شیخ صدوق. نه به نقل از ابن ولید. از ابن ولید نقل نمی کند. توضیح این نکته را هم عرض کنم که شیخ طوسی هیچ شاهد روشنی ما نداریم که فهرست ابن ولید مستقیما جزو منابع فهرست شیخ یا رجال شیخ باشد. مطالب ابن ولید و اینها را همه را از شیخ صدوق نقل می کند. تمام این مستثنیاتی هم که هست، همه را از ابن بابویه، شیخ صدوق نقل می کند. به احتمال زیاد فهرست شیخ صدوق، در اختیار شیخ طوسی بوده است و یکی از منابع اصلی رجال و فهرست شیخ، فهرست شیخ صدوق بوده است نه فهرست ابن ولید. آن چیزی که، به خلاف نجاشی، نجاشی چند جا از فهرست ابن ولید مطلب نقل می کند و اینجا هم مستقیما از ابن ولید نقل کرده است به خلاف شیخ طوسی که آن را از شیخ صدوق نقل می کند. یک کمی هم بعضی تعبیرات منقول در فهرست شیخ متفاوت است. من تصور می کنم که شیخ صدوق یک دستکاری های فی الجمله ای در عبارت های استادش ابن ولید کرده است. تفسیرش بماند.

بنابراین، اینکه منبع استثنا و جهت استثنا ابن ولید تخلیط باشد، آن خیلی به نقل شیخ طوسی از شیخ صدوق است ولی اصل آن چیزی که ابن ولید استثنا کرده است، هیچ کلمه تخلیط در آن نیست این یک نکته. نکته دوم اینکه عبارت شیخ صدوق، اینکه استثنا مربوط به تخلیط است، یک بار عبارت را بخوانیم، می گوید که

إلّا ما كان فيه من تخليط، و هو الذي‌ يكون في طريقه محمّد بن موسى الهمداني أو يرويه عن رجل أو یقول و روی

این هو الذی یکون فی طریقه محمد بن موسی الهمدانی، این تکه مربوط به تخلیط است یا از این جا تا آخر همه عبارت، تخلیط نسبت به کل این عبارت است؟ خود این یک ابهامی دارد این عبارت که این تفسیر تخلیط، فقط روایت های محمد بن موسی الهمدانی است یا کل آن روایت ها؟ در استقصاء الاعتبار، این را زده است به آن هو الذی یکون فی طریقه محمد بن موسی الهمدانی، می گوید که تخلیط مربوط به آن است. أو یرویه عن رجلٍ را مستثنی جدید می داند. اصل این مبتنی هست که ما همچین استظهاری کنیم که تمام اینها تفسیر تخلیط هستند. البته ممکن است کسی بگوید که الا ما کان فیه من تخلیط، کان که به صیغه ماضی هست، و هو الذی یکون فی طریق محمد بن موسی الهمدانی أو یرویه أو یقول، انها صیغه مضارع است. کأنه تناسب دارد که آن مضارع ها هم عطف به مضارع باشد نه عطف به ماضی باشد. دیگر تا چه قدر به این تقریب بشود اعتماد کرد یا بشود اعتماد نکرد، بالاخره این یک ابهامی هست که الا ما کان فیه من تخلیطٍ، آن تفسیر چه چیزی تفسیرش است؟ خصوص روایت محمد بن موسی الهمدانی یا کل آن. این هم دو نکته. نکته سوم این است که اساسا یک مقداری دقت در خود استثنا که بشود، به نظر می رسد که ایشان به روایات افراد کار ندارد. روایات را بررسی نکرده اند. سند روایات بررسی شده است. تمام استثنا جهتش هیچ فلان روایت خاص فلان روایت خاص تعبیر نکرده است. گفته است روایت هایی که راوی هایش اینها باشند یا تعبیر روایت سندش به این شکل باشد. بررسی متنی اصلا نشده است. بررسی سندی است. خیلی خیلی مستبعد هست که روایت های افراد دیگر هیچ در لا به لای روایت هایشان هیچ روایت باطل و غالیانه ای امثال اینها وجود نداشته باشد. استثنا بررسی متنی اگر شده باشد به طور طبیعی باید بگویند که مثلا فلان روایت آن درست نیست کما اینکه مثلا در شرح حال علی بن ابراهیم استثنا کرده اند می گویند که فلان روایتی را در فلان باب دارد فی حرمه لحم البعیر، این درست نیست و ما روایت نمی کنیم و امثال اینها. فی الجمله به متن توجه شده است. ولی این جاها اصلا به متن وارد نشده اند. بحث سندی است. اینکه ما بگوییم هو الذی یکون فی روایت تخلیطٌ، بررسی متنی کرده اند و امثال اینها خیلی خیلی مستبعد است. این هم این مطلب.

نکته بعدی اینکه علاوه بر اینکه کل کلیت این را که نگاه کنیم، بحث بحث سندی است، یک سری ویژگی هایی هم در آن هست می گوید که أو یکون، حالا بگویید شما سند هم هست، سند را از حیث این که راوی اش مثلا غالی است، از این جهت. ان قلت کنید که ولو سندی است، سند را از این جهت که آیا راوی اش غالی است یا نیست، این ان قلت. پاسخ مطلب این است که یک سری استثنا هایی که هست راوی نامشخص است. أو یقول بعض اصحابنا، أو یقول فی کتابٍ، أو یقول فی حدیثٍ، اینها دیگر راوی مشخص که ندارد. بگوییم آن راوی مشخص را گفته اند که غالی است و امثال اینها. سند را ب، می گوید این سند هایی که مرسل هست اینها معتبر نیست. یا اینکه بگوییم خصوص آن روایت هایی که فی کتابٍ بوده است. فی حدیثٍ بوده است، آنها را دیگر بررسی متنی کرده اند. دیده اند که در متن آن، این دیگر خیلی خیلی مستبعد است. بقیه اش بررسی سندی است. آن یک سری متنی است، اینها کاملا خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که این بررسی، فقط بررسی سندی است و نمی شود این بررسی سندی هم اختصاص به غلوّ داشته باشد. همه مثلا مواردی که بعض اصحابنا بوده است، روی بوده است، فی کتابٍ بوده است و امثال اینها بگوییم همه اینها مثلا راوی اش غالی بوده است اینها آدم مطمئن است که به این شکل نیست. این هم یک بحث. یک نکته ای از همه اینها مهم تر این است که کلمه تخلیط، معانی مختلف دارد. تخلیط اینکه به معنای مراتب خفیف غلوّ را تخلیط اطلاق کرده اند، بعضی وقت ها به این معنا اطلاق شده است ولی اصل معنای تخلیط یعنی حرف های باطل. مخلّط یعنی کسی که حرف های باطل نقل می کند. باطل گو و امثال اینها. من حتی حدس می زنم جاهایی هم که به مراتب خفیف غلوّ تخلیط اطلاق کرده اند، از باب اطلاق کلی بر مورد است چون باطل بوده است. نه خصوص آن چیزها را تخلیط گفته باشند. تخلیط یعنی حرف باطل حرف بی ربط. اصل تعبیر قر و غاطی که ما عرض می کردیم! مخلط یعنی غروقاطی. غر و قاطی به اعتبار همین باطل بودن و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: نه حالا یا عدم ضبط، یک معنای عام است. غرضم این است که تخلیط، یعنی کسی که قولش، اعتبار ندارد. حالا آن هم عرض می کنم به نظر می رسد که تخلیط هم نه خصوص موردی که اثبات ضعف آن شده است. با توجه به اینکه مرسلات را هم ایشان مصداق، بنا بر اینکه همه اینها تفسیر تخلیط باشد، مرسلات و امثال اینها هم مصداق تخلیط قرار گرفته شده است، مرسلات که نمی توانیم بگوییم راوی اش ضعیف است حد اکثر می گوییم که وثاقتش ثابت نشده است. بنابراین تخلیط یعنی حدیث نامعتبر. نه حدیث ثابت الضعف حتی. می خواهد بگوید که آن روایتی که نا معتبر هست آن روایت های نادرست، نادرست به معنای آن که شرعا حجیت ندارد غیر حجت. روایت های غیر حجت را ایشان استثنا کرده است. و مؤید اینکه اصلا استثنا مال مطلق ضعف هست، یک سری قرائن خارجیه هم این مطلب را تأیید می کند. یکی گفته ابن نوح در ذیل این استثنا، مرحوم نجاشی عبارتی از ابن نوح نقل می کنند که پیدا است ابن نوح عبارت را اصل ضعف فهمیده است نه یک ضعف خاص. بحث غلو و از این حرفها اصلا در آن مطرح نیست. عبارت را ببینید

قال ابو العباس بن نوح: و قد أصاب شيخنا ابو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله، و تبعه ابو جعفر بن بابويه رحمه اللّه على ذلك الا في محمد بن عيسى بن عبيد

این الا مال آن تبعه نیست. مال قد اصاب است. قد اصاب شیخنا محمد بن حسن بن ولید، این ابن نوح دارد چیز می کند. الا فی محمد بن عیسی بن عبید، چون جاهای دیگر شیخ صدوق تصریح می کند که محمد بن عیسی بن عبید هم استثنا شده است. ابن بابویه که شیخ صدوق است آن هم محمد بن عیسی بن عبید را جزو مستثنیات قرار داده است

فلا أدري ما رأيه فيه

نمی دانم که چه شده است که این را به شک انداخته است درباره او. ما رابه فیه، چه چیزی یعنی مشکل این است که ابن ولید در مورد اینها مرید بوده است اما یک ریبه خاصی اصلا مطرح نیست.

لأنه كان على ظاهر العدالة و الثقة،

این محمد بن عیسی بن عبید، ظاهر عداله و الثقه بود، نمی دانم که چه شده است که نسبت به او مریب شده است و شک کرده است و نتوانسته است وثاقتش برایش احراز شود. هیچ صحبت از غلوّ و از این حرف ها نیست. این یک نکته. مؤید دیگر این است که شیخ طوسی، در باب من لم یروی عنهم که باب آخر رجال هست، یک سری از این مستثنی های ابن ولید را ذکر می کند و در مورد آنها می گوید که روی عنه محمد بن احمد بن یحیی و نقطه ضعفی که در موردشان ذکر می کند ضعیفٌ ذکر می کند که ظاهرا ناظر به همین استثنا است. این تعبیری که هست این هست مثلا در صفحه 412 رقم 59073 و 74 که 53 و 54 باب هست دو راوی را ذکر کرده است می گوید

روی عنهما محمد بن احمد بن یحیی و هما ضعیفان، ذکر ذلک ابن بابویه،

دو تا از این مستثنیات است. در صفحه، صفحه اش را متأسفانه یادداشت نکرده ام. رقم 62063، رقم سیزدهم باب تا 62067، پنج نفر دیگر ایشان ذکر می کند می گوید که

ضعفا روی عنه محمد بن احمد بن یحیی

این هفت نفر همه شان جزو مستثنیات ابن ولید هستند، شیخ طوسی که اینها را دارد نقل می کند با تعبیر ضعفا نقل کرده است. ضعیفٌ نقل کرده است که ذکر ذلک ابن بابویه، پیدا است که ابن بابویه هم با تع بیر ضعیفٌ از اینها یاد می کند. بحث مطلق ضعف است. بحث سر یک ضعف خاصی نیست که ذکر شده است. بنابراین،

سؤال:

پاسخ: وجه تأییدش این است که ابن نوح هم آن چیزی که فهمیده است مطلق ضعف فهمیده است.

سؤال: در مورد افراد فهمیده است در مورد روایات نفهمیده است

پاسخ: نه نه، بحث محمد بن عیسی بن عبید را. می گوید که محمد بن عیسی بن عبید را نمی دانیم که چه چیزی باعث شده است که ابن ولید در مورد آن به شک و شبهه بیفتد. هیچ صحبت تخلیط و غلوّ و از این حرفها نیست. توجه فرمایید، اگر یک جهت دیگری برای ضعف محمد بن عیسی بن عبید هم بود، کأنه تعجبی نداشت. بحث سر غلوّ نیست. می گوید که چون ظاهر عدالت و ثقه بود نمی دانم که چه شده است که نسبت به او شک کرده است. پیدا است که اصل شک، مریب بودن ابن ولید نسبت به محمد بن عیسی بن عبید مطرح است. نه یک جهت خاص. می گوید که این که ظاهر عدالت و ثقه بوده است. نمی دانم که چطور شده است که نسبت به او شک کرده است. نه شک در جهت خاص. مطلق ریب مورد بحث است. یعنی عرض من این است که فهم اصحاب هم از استثنا، مطلق ضعف بوده است. استثنا خاص نبوده است. علاوه بر اینکه اصلا تضعیف روایات نمی فهمیده است آن یک بحث است من این را بیشتر برای این جهت نیاوردم که تضعیف روایات نیست و تضعیف اشخاص است. از آن هم استفاده می شود بلکه تضعیف مطلق مورد بحث است. نه تضعیف من جههٍ خاصهٍ راجحهٍ الی الغلوّ و ما یشمل الغلو

سؤال: آن روایات غیر حجت را فرمودید که کسی که بیاورد اطلاق مخلط بر او می شود؟

پاسخ: تخلیط یعنی باطل. به اصطلاح شما مراجعه کنید بعضی از جاها می گوید که روایت فلان کس تخلیطٌ کلّه. تخلیطٌ کلّه یعنی باطل است. عرض کردم اصل تخلیط یعنی باطل. ولی اینجا باید مراد خصوص باطل یعنی ثابت الضعف نباشد. باطل یعنی غیر حجت. چون تعبیراتی که دارد، مرسلات و امثال اینها را هم جزو چیزها می آورد، مرسلات را ما نمی توانیم بگوییم که حتما باطل است. مرسلات غیر حجت است. این تخلیط یک نوع مراد یعنی الا ما کان فیه من روایهٍ غیر حجهٍ و این مصادیق روایات غیر حجت را دارد ذکر می کند. و البته یک سری در ابن غضائری یک سری از کسانی را که قمی ها تضعیف کرده اند به غلوّ و امثال اینها نسبت می دهد ولی هیچ یک از عبارت های ابن غضائری ظهور در این ندارد که تضعیف قمی ها به جهت غلوّ است. بلکه بعضی از عبارت هایش اگر نگوییم بر خلاف باشد، ایشان همه جا می گوید که ضعفه القمیون و استثنیه من رجال نوادر الحکمه، من رجال محمد بن احمد بن یحیی و امثال اینها. در چهار پنج نفر اینها خودش عنوان غلو را داده است ولی اینکه این عنوان غلوّ وجه استثنا قمی ها باشد از هیچ یک از عبارت هایش بر نمی آید بلکه ظاهر یکی از عبارت هایش این است که وجهش عبارت دیگری است. من عبارتش را یادداشت کردم ببینید

محمد بن أحمد الجاموراني أبو عبد اللّٰه الرازي ضعفه القميون، و استثنوا من كتاب نوادر الحكمة ما رواه، و في مذهبه ارتفاع

فی مذهبه ارتفاع را بعد ذکر کرده است. این شاید اگر ظهورش در این نباشد که این استثنا به خاطر این فی مذهبه ارتفاع نیست، شاید ظاهرش این باشد که آن یک وجه دیگر است و فی مذهبه ارتفاع وجه دیگری است. قبلی هایش سایر مواردش را، غالی و امثال اینها را قبل ذکر کرده است عبارت هایش جوری است که ممکن است شخص تصور کند که استثنا ابن ولید به خاطر غلوّ و امثال اینها باشد. آنها را من خیلی اصرار ندارم، ظهور در هیچ چیزی عبارت های ابن غضائری ندارد. آن چیزی که دارد می گوید ضعّفه القمیون، یا استثناه من رجال نوادر الحکمه، اما وجه استثنا چیست، می گویم این عبارت در مورد محمد بن احمد جامورانی اگر ظهور نداشته باشد که وجه استثنا غیر از غلو و ارتفاع و امثال اینها است، لا اقل ظهور در آن طرف ندارد. این است که مجموع این قرائن را کنار هم بگذاریم، آدم مطمئن می شود که استثنا به خاطر مطلق ضعف است نه یک ضعف خاص. بنابراین کسانی که استثنا نشده اند آنها به عقیده ابن ولید، و شیخ صدوق، و ابن نوح، اینها ثقه هستند. حالا ابن نونح را خیلی اصرار ندارم چون ابن نوح را نمی دانم اصاب صرفا استثنا را می گوید اصاب، یا مستثنی منه را هم می گوید اصابَ؟ این ابن نوح را خیلی اصرار ندارم ولی ابن ولید و شیخ صدوق، کسانی را که استثنا نشده اند از رجال نوادر الحکمه، آنها را توثیق می کنند که البته ما سابقا عرض کردیم که در صورتی به این وثاقت به این قرینه اعتماد می کنیم که ثابت باشد روایت محمد بن احمد بن یحیی از اینها را ابن ولید و شیخ صدوق متوجه شده اند. کسی که تک و توک روایت داشته باشد ممکن است شیخ صدوق و ابن ولید به این روایتشان برخورد نکرده اند یا آن موقعی که مشغول بررسی بودند به این روایت برخورد نکرده اند. بنابراین باید یک تعدادی روایت داشته باشد که انسان مطمئن باشد که حتما ابن ولید و شیخ صدوق، روایت محمد بن احمد بن یحیی را از آنها برخورد کرده است. مثل عبد الله بن محمد بن عیسی، علی بن سندی، علی بن اسماعیل، اینها کسانی هستند که روایت های زیادی دارند که نمی شود گفت که شیخ صدوق و ابن ولید متوجه نشده اند. این اصل این مطلب. اما آیا اصل آن اشکال وارد هست یا نیست، این بود که پاسخی که داده شده است ناتمام است. اما بر می گردیم به اصل آن تقریب، گفته اند که ابی البختری را چون محمد بن احمد بن یحیی از او نقل کرده است و استثنا نشده است، بنابراین، استثنا دلیل بر وثاقتش است. ما اصل مبنای کلی را گفتیم که درست است. ولی آیا این مبنای کلی که درست است را می توانیم در اینجا تطبیق کنیم یا خیر انشاء الله فردا در موردشان صحبت می کنیم. من اجمال پاسخ را بدهم، تفسیرش فردا. اجمال پاسخ این است که استثنا ابن ولید مربوط به روایت های مستقیم است نه روایت های با واسطه. و روایت محمد بن احمد بن یحیی از ابی البختری با واسطه است. روایت های با واسطه را نمی گوید. ولی یک وضیح مفصلی دارد که انشاء الله فردا در موردش توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد